

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

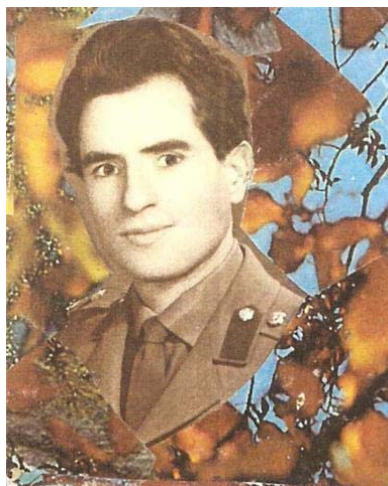
7 می 2009

یادداشت پورتال :

از نویسنده گرانقدر، جناب "مراد"، یک دنیا سپاس که با ارسال مطلبی ارزنده بخاطر یاد بود از مرحوم "مقبل"، یاد آن شهید را گرامی و روانش را خشنود نموده اند. آرزو مندیم که جنابشان همکاری خود را با پورتال ادامه داده و خوانندگان را از چنین مطالب بهره ور گردانند.

با تقدیم محبت
پورتال AA-AA

نگارنده : مراد



"مقبل" جانبخته ای از تبار جاودانگان

خانجان "مقبل" فرزند احمد جان در سال 1312 شمسی (شش سال پس از اعدام وحشیانه عمویش میرزاجان) در یک خانواده تهیدست قریه کمری ولسوالی بگرامی ولایت کابل چشم به جهان گشود. وی نه تنها سرنوشت خونین خانواده خود را روی قطرات اشک بزرگ سالان دهکده خود میخواند و با قصه های پدر بزرگش از ایام آوارگی در هندوستان حین تبعید جمعی شان توسط عبدالرحمان خان، بزرگ می شد، بلکه بر علاوه آثار موجود یک تمدن متلاشی شده و تاریخ غم اندود کابل بزرگ (همان کابورای اوستا که در غرب کابل خرد یا "خرد کابل" کنونی قرار

داشته شامل قزای سهاک و شیوه کی تا بتخاک میشد)، تاریخ شفاهی ایجاد گورستان اضافه تر از ده هزار تن از متجاوزین لشکر عرب در "شهدای صالحین" کنونی، جنایات اردوی تجاوزگر انگلیس و طعمه آتش شدن و ایزرای آن در بالا حصار کابل، ولجه و حمله بر آنان حین فرار شان و بالاخره نحوست قرون وسطایی استبداد و ارباب و رعیتی حاکم؛ آن فکتور های عینی و واقعیت های تاریخی و فرهنگی این منطقه را می ساخت که کودک با ذکاوت و با شهامتی چون "مقبل" را در مدرسه زندگی، دروس عیاری و آزادی می آموزاند.

زنده یاد خانجان "مقبل" در سال 1321 شمسی شامل مکتب ابتدائی بگرامی شده و در سال 1327 از صنف ششم آن فارغ گردید. وی که در دوره مکتب ابتدائی هم در امور درسی و هم در امور تربیوی درخشش خاصی داشت، در سال 1328 شمسی با داشتن نمرات اعلی و سلامت جسمی برای لیسه حربیه انتخاب گردید. "مقبل" دوره لیسه حربیه را با علاقه مندی آغاز کرده و در سال 1334 به بسیار خوبی به پایان رسانید. وی در برج عقرب همان سال شامل پوهنتون حربی شده در سال 1337 شمسی از پوهنخی پیاده آن به درجه اعلی فارغ التحصیل و شامل اردو گردید.

زنده یاد خانجان مقبل طی سالهای 1337 تا 1357 شمسی در بخش های مختلف اردو، از سمت های ضابط اداری و ضابط امر فرقه 7 ریشخور تا قوماندان تولی و کندک غند 55 فرقه 7، آمر سفربری و اوپراسیون غند 38 همان فرقه، آمر شفر قول اردوی مرکزی و قوماندان محافظ قوای هوایی خواجه رواش کابل اجرای وظیفه نمود.

زنده یاد مقبل در سال 1339 شمسی مطابق 1960 میلادی ازدواج نموده و دارای چهار پسر و چهار دختر گردید. عطش آزادی خواهی "مقبل" که در چوکات های متحجر نظام یک "اردوی سفید" فرو نمی نشست، باعث میشد تا وی در دوره های تعلیم و تحصیل در پهلوی تعقیب موفقانه دروس علمی و نظامی به سرودن اشعار و نوشتن مقالات افشاء گرانه سیاسی و اجتماعی بپردازد که بعضاً سبب درد سر هائی نیز برایش می گردید. چنانچه باری به اثر راپور یک همدره تحصیلش که هم دهکده وی نیز بود به محرومیت از رخصتی هفتگی مجازات شد. از همین جاست که خانجان مقبل منحنیت نویسنده ای جوان و شاعر پرتوان؛ مضامین و اشعار انتقادی و افشاء گرانه خود را با نام های مستعار: "کمربوال"، "عنقا"، "م. ل"، "سنگتراش"، "همجوار"، "آموزگار" و "همسایه" در مطبوعات کابل به نشر می سپارد.

بعضی از مضامین و اشعارش به اسم خود وی نیز در: مجله ژوندن، روزنامه انیس، جریده سبا، مجله پشتون ژغ و گاه گاهی هم در مجله اردو و سایر جرائد به نشر میرسید. زنده یاد "مقبل" یکی از همکاران فعال و با ابتکار مجله آزاد "شوخی" نیز بود که نوشته ها و اشعار شور انگیز و پر محتوایش در همین جریده موجود است. از شادروان مقبل در صفحه 180 کتاب "معاصرین سخنور" تألیف شادروان مولانا خال محمد "خسته" چاپ سال 1339 شمسی و در صفحه 246 کتاب "سرزمین آریا" تألیف محمد ناصر "کمال" چاپ سال 1377 شمسی بمتابه شاعر و نویسنده مبتکر و با رسالت یاد آوری شده است.

اشعار مقبل با آنکه در اوزان کلاسیک سروده شده ولی نه تنها نمونه کار فرهنگی یکی از انگشت شماری منسوبین اردو بود بلکه بازتابی از رنج ها، محرومیت ها، احساسات و تمایلات انسانی نسل بسیار جوان جامعه و باحلاوت بخصوص آن میباشد. بنابر همین دلیل است که هنرمندان و سراینندگان شهر و نام آور رادیو و تلویزیون افغانستان از اشعار ایشان تصنیف و آهنگ میساختند که برخی ازین هنرمندان محبوب عبارتند از: زنده یاد احمد ظاهر، خانم افسانه، خانم پرستو، آقای جمعه گل خوشخوی، آقای حبیب شریف، استاد حفیظ الله خیال، آقای رحیم مهریار، خانم ژیلا، خانم سلما، خانم شاه پیری "ژینوس"، آقای شمس الدین مسرور، آقای شیر محمد غزنوی و خانم ماری مهتاب. اما دوره لیسه و سال های تحصیل مقبل با جو سیاسی حاکم بعد از جنگ دوم جهانی و تلاطم آغاز نیمه دوم قرن بیستم هم زمان بود که در آن سراسر جهان بخصوص کشورهای همسایه آستان جنبش ها و تحولات جدی و جدیدی بود. دورانی که در آن انحصارات سرمایه داری غربی موقتاً در قلمرو های قبلی و حصار های منطقوی متوقف شده و بر عکس هیولای امپراتوری سرخ تزارهای نوین از مرز های افسانه ئی اش به بیرون سر بر داشته و جهان را به بلعیدن تهدید میکرد.

در چنین شرایطی است که امیال استعماری خرس های قطبی بر بستر عقب ماندگی مفرط قرون وسطایی کشور ما رو به جنوب سیلان میکند تا راه رسیدن به آب های گرم بحر هند را باز کند. در همین مسیر است که وابسته سازی اقتصادی و نظامی کشور ما را با اعمال نفوذ فرهنگی و تارتق و سوغات قرضه و "کمک" های اسارتبار جهت تطبیق پروژه های استعماری، تعبیه و تدارک نظامی با روسی ساختن تکنیک و تاکتیک اردو و آماده سازی پرسونل متناسب آن آغاز کرده و علی الاصول با سازماندهی و نصب عمال خود فروخته بومیش غرض اعمال کودتا ها در اردو ادامه داد.

البته این نوعی از سازماندهی آنهم در اردوئی با محدودیت های افغانی آن دولت روس را در سر یک دوراهی قرار میداد که؛ یا سوق و اداره آنان را نیز مستقیماً در دست داشته باشد، امری که عجالتاً ممکن نبود و یا اینکه باید دُم آنان را به گله ای از جواسیس غیر نظامی گره زند که وریانت دومی در وجود باند معلوم الحال دموکراتیک خلق امکان تحقق و تجسم منحوس خود را یافت. حکام کرملین می توانستند در صفحه دماسنج این آله فشار یعنی چگونگی حرارت مناسبات فی مابین عمال مزدور خود و دولت های پوشالی حاکم، میزان تضمین منافع خود را در کشور ما به

سجنش گیرند. با چنین معیاری است که دولت روس در آغاز سال 1357 خطر به باد رفتن فایده و سرمایه اش را در افغانستان دقیقاً لمس نموده؛ فرمان عاجل کودتای 7 ثور را صادر کرد و مزدوران بی اراده بومی اش نیز آنرا مطیعانه اجراء کردند. چه اگر این اقدام دیرتر صورت می گرفت، ضمناً از سردسته های باند "خلق - پرچم" شاید چیز های بیشتر از آنچه که "واسیلی متروخین" کارتونیتست ارشد کی. جی. بی. و ده ها جاسوس دیگر این دستگاه جهنمی پس از شکست روس در افغانستان افشاء کردند، بدست می آمد.

این کودتا که توسط مشتکی از ضابطان و خرد ضابطان کم سواد و حتی بیسواد مربوط باند "خلق - پرچم" آغاز یافت، بزودی با مقاومت غیرقابل تصور برای این خود فروختگان و باداران روسی شان مواجه شد؛ سردار محمد داوود در حالی که در آخرین لحظات حیات، شکنند بودن اردو و دیرجبینی خود را در تصفیة آن از وجود عمال روس تجربه میکرد تا پای جان مقاومت کرد و در قوای هوایی خواجه رواش "مقبل" قوماندان دلیر "قطعه محافظ" آن که امر محافظت قوای مذکور را بدوش داشت، چنان شجاعانه به مقاومت پرداخت که افسانه تسلیم بی چون و چرای اردو را از مغزهای پوسیده حکام روس و جواسیس بیمقدار "خلقی - پرچمی" آن بیرون کرد. مقبل که قدرت حرکت مستقلانه را از خود فروختگانی مانند عبدالقادر سلب کرده بود با هجوم زرهپوشی از بیرون مواجه شد، وی با تفنگ کره بین پهره دار نظام قراول قطعه خود ضرب دست یک افسر وطن دوست را در سینه دلقک وطن فروشی بنام سید محمد گلاب زوی گذاشت و وی را از صف محاربه بیرون کرد. ولی حمله بر قوای هوایی و جنگ در این استقامت به مثابه یگانه امکان جلوگیری از شکست کودتا و هم در صورت ناکام شدن آن منحصیث یگانه سکوی فرار کودتاچیان ادامه یافت. مفرزه کوچک محافظ با امکانات محدود خود در شریذ بزرگی از آتش ستون تانک های دشمن مرفق به حفاظت دوامدار زون دفاعی خود نشده و در نتیجه قرارگاه قوماندانی قوای هوایی و مدافعه هوایی در محل چنار بدست کودتاچیان افتاد. چند طیاره و هلیکوپتر توسط پیلوت های تربیه و تعبیه شده بوسیله روس ها امکانات پرواز و فعالیت به نفع کودتا را یافتند. اردو در سردرگمی فرو رفته، بی قومانده و منفعل شده بود اما با آن هم کودتاچیان تا حوالی ظهر در استقامت های زمینی به کدام دست آورد چشم گیری نرسیده و مهمات آنان قریب به اتمام بود. بعد از ظهر به ادامه مشارکت مستقیم روسها در این کودتا صندوق های مرمی و مهماتی که با چنین غرضی در منازل جواسیس روس که با عناوین دیپلومات، مشاور و غیره در مکروریان کهنه اقامت داشتند، انباشته شده بود، توسط خود آنان به کودتاچیان رسید. اما شهریان کابل صرفاً نظاره گر این جریانات و حوادث بودند و بدون علاقه ای به سرنوشت خود ساخته داوود، سقوط دولت وی را با برنامه، فرمان و مشارکت مستقیم جواسیس و افراد نظامی روس مشاهده میکردند.

در بعد از ظهر سیاه روز 7 ثور 57 به ادامه آدمکشی هستریک کودتاچیان؛ منسوبین قوای هوایی و مدافعه هوایی خواجه رواش شاهد جنایت دیگرانها بودند که در اثر آن خانجان مقبل، قاسم خان مدیر "اخذ خبر" و تیمورشاه خان مدیر لوژستیک قوای هوایی با دست های کثیف جنایتکارانی مانند عبدالقادر "سگ" و دیگر اجنت های سازمان اطلاعات نظامی روسیه (جی. آر. یو.) به شهادت رسیدند؛ یعنی توسط کسانی که برای رسیدن به قدرت راهی جز خود فروشی و لیلان نوامیس ملی ما به بیگانگان در مخیله شان هم خطور نمیکرد. آری، درحالیکه چگونگی اعدام بدون محاکمه مقبل و یاران با شهامتش، وثیقه ایست از ریکارد وحشت ایادی روس، این توحش تفسیری از تعبیر "دموکراسی خلقی" را نیز ارائه کرد. و مقبل که این بار شعار آزادی را با خون خود در صفحه دیگری از تاریخ میهن ما رقم زد، در کنار آرامگاه یک سپاهی گمنام دفن نشد بلکه پیکر خونچکان وی را در یکی از صدها گور دسته جمعی زیر خاک کردند که از بزرگترین کارنامه اردوی اشغالگر روس و عمال داخلی آن در افغانستان میباشد.

به قول یک "جنرال" پرچمی که غرض تضعیف روحیه و رشادت مقبل وی را مورد "نصیحت پدرانه" قرار داده و گفته بود: مقبل تو که بخاطر اعاشه خانواده ده نفری بار قرض کمرت را خم کرده است، میدانی که اگر تو نباشی بر سر هشت فرزندت چه خواهد آمد؟ پس بهتر است که از مقاومت دست کشیده و همانند بقیه اردو تو هم تسلیم شوی! به اعتراف خود همین "جنرال"، مقبل به وی گفته بود که این دسیسه خارجی ها و عمل تجاوزگرانه آنان است و هیچ افغانی تا این حد بی ناموس نمیباشد و من که به نام وطن و ملت آزاده خود سوگند یاد کرده ام، مرگ خود و تمام اعضای خانواده خود را بر اسارت در دست بیگانگان و جواسیس آنان ترجیح میدهم. آری، سی سال از حماسه خونین مقبل و هم سنگران رشیدش گذشت و تمام تجارب سه دهه پس از این جایگاه خونین تاریخی؛ علاوه بر شهامت و رشادت این خلف راست قامتان و آزادگان، وثیقه ای از منطق علمی و بصیرت ژرف این اسطوره مقاومت را نیز ثبت تاریخ کرده است.

اما در عین حال توحش افسارگسیخته و همداستانی کنونی جامعه جنایتکاران جهانی و کلیه مزدوران رنگارنگ بومی شان، کماکان ضرورت نبرد دلیرانه و عقیم کردن اغراض، دسایس و توطئه های این دشمنان سوگند خورده مردم ما را بمثابة یگانه راهکار ممکن در مسیر پایان فاجعه جاری در پیش پای کلیه احاد، نهاد ها و توده های تحت ستم و آزادی خواه سرزمین ما گذاشته است؛ تحقق این امر مستلزم شهامت، ژرف نگری و استفاده از تجارب گران بهای هزاران شهید به خون خفته و مقبل تنباری میباشد که با غضب آدم کشان کی. جی. بی. و دلقک های بیمقدار و جنایت پیشه بومی شان در پولیگون ها به جوخه های اعدام سپرده شدند و بر روی پیکر های آغشته به خون آنان در گور های دسته جمعی با بلدوزر خاک کشیدند.

محمد صدیق فرهنگ از "مقبل" این نمونه مقاومت در برابر تجاوزات افسار گسیخته دولت روس و ایادی بومی آن در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" بعنوان یک افسر صادق و وطن دوست یاد کرده است. ایشان در صفحه 71 جلد سوم چاپ سال 1374 شمسی همین کتاب چنین نوشته اند: "همچنان وی (آقای فرهاد لیبیب) از وظیفه شناسی جگر ن خانجان مقبل، مرتضی قل سر انجینر قوای هوایی و جنرال مولا داد یاد میکند".

محمد نبی عظیمی پرچمی معلوم الحال، در صفحات 132، 140 و 141 کتاب به اصطلاح "اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان" از شهید مقبل به عنوان مدافع نظام جمهوری سردار محمد داوود نام برده است. در حالیکه این مخلوقات پروژه های استعماری امپراتوری روس تا زمان گرم بودن مناسبات داوود و برژنف در لیسیدن دست و پای داوود هر یک از رفقای دیگر شان پیشی میگرفتند، او را سردار سرخ، رهبر انقلاب و مجسمه آزادی ساخته و این مجسمه ساخت خود را بیشزمانه سجده میکردند. اما مقبل زمانی به تبدیلی اش از قول اردوی مرکز به قوای هوایی و مدافعه هوایی در خواجه رواش و قبول مقام قوماندانی محافظ این قواء موافقت کرد که داوود را در ندامت از گذشته، روگشتاندن از روس و تصفیه اردو از وجود عمال مزدور آن مصمم یافت. پس معلوم است که شرط همکاری مقبل با داوود نه دفاع از وی بلکه ترک وابستگی به اجنبی، تمایل وی به استقلال و دفاع از منافع و نوامیس ملی بود که به حکم تجربه، خود نیز در راه تحقق همین آرمان انسانی جان خود را نثار کرد. یادش گرامی و راهش پر رونده باد!

نمونه ای چند از اشعارش

شعر از : "مقبل"
آوازخوان: احمد ظاهر

بنـازم قلب پاکت مادر من	بگر دم دور خاکت مادر من
سیاه شد روزگار من سیاه شد	خدا یا مادرم از من جدا شد
فلک با من چرا این ناروا کرد	که یکدم مادرم از من جدا کرد
نبودم لحظه جـتـان کنـدن تو	نبود دستم به دورگـردن تو
	خدا یا روزگار من سیاه شد
	که یکدم مادرم از من جدا شد

شعر از : "مقبل"
آواز خوان: خانم افسانه
ساربان

حال که افسانه شدم میروی	بی سر و سامانه شدم میروی
میروی افسانه شدم میروی	حال که دیوانه شدم میروی
میروی جانم به فدایت مرو	سو ختم از جور و جفایت مرو
تشنه پیمانه شدم میروی	حال که دیوانه شدم میروی
یار توام یار وفادار تو	سوخت مرا شعله رخسار تو
زار چو پروانه شدم میروی	حال که دیوانه شدم میروی
نیست کسی مونس تنهایی ام	وای به حال سر سودایی ام
حیف که بیگانه شدم میروی	میروی افسانه شدم میروی
	حال که دیوانه شدم میروی
	بی سر و سامانه شدم میروی

شعر از : "مقبل"
آوازخوان : عبدالرحیم "ساربان"

تا به کی ای مه لقا در بدرم می کنی
ای مه شیرین ادا خاک به سرم می کنی
جور و جفا تا به کی ای بت مه پیکرم
رفته ز سودای تو جان ز تن هوش از سرم
تا به کی ای قلب زار شور و نوا می کنی
گریه و آه و فغان شام و صبا می کنی

از غمت ای دلربا خون جگرم می کنی
در ره انتظار تو چشم براهم بیا ای صنم مه لقا
رحم نما بهر من زود مرو از برم
بهر خدا بهر خدا مکن بر من جفا ای مه شیرین ادا
از غم آن تند خو ناله چرا می کنی
ای دل من ای دل من بیتابی تو چرا ای دلک بینوا

شعر از : "مقبل"
آوازخوان : شمس الدین "مسرور"

آمدی ای گل مراد بیا خاطر من را بکن تو شاد بیا
خاک ما را مده به باد بیا تو بیاور مرا به یاد بیا
که ز جور و فغان دارم
دل افگار و خونچکان دارم
آمدی نور دیده ام باز ای گل نو رسیده ام باز ای
تو غزال رمیده ام باز ای درد هجران کشیده ام باز ای
که ز جور و فغان دارم
دل افگار و خونچکان دارم
تو عیال به درد ما فرما چاره رنگ زرد ما فرما
گوش به این آه سرد من فرما فرش راحت ز درد من فرما
آمدی ای گل مراد بیا
خاطر من را نمای شاد بیا

یک تذکر و دو مسألت:

مجموعهٔ صدها قطعه شعر محترم "مقبل" که جهت نشر به گونهٔ یک کتاب به قلم خود ایشان در یک مجلد گردآوری شده بود، همانند هست و بود همشهریان شریف کابل، حین تاراج "تنظیمی" در سایهٔ حاکمیت دولت ائتلافی "روسی - جهادی" قربانی جنایات آنان شده و باعث فزونی درد کمبود حضور مقبل در جمع دوستان و گنجینهٔ فرهنگی کشور ما شده است. بنابراین همانگونه که معلومات منسوبین وطن دوست قوای هوایی برای دریافت محل مشخص گور جمعی که زنده یاد مقبل با شیوهٔ تدفین جلادان خلقی و پرچمی در آن مدفون شده است کمک میکند، به همانگونه گردآوری مجدد آثار منشور و منظوم ایشان نیازمند سهمگیری صمیمانهٔ عزیزانی است که چیزی از این سلسله را در دسترس خود داشته باشند.

ما در آدرسی که در زیر درج است چشم براه وصول معلومات، اشعار، مقالات، خاطرات و چشم دید های شما هستیم؛ چه گردآوری آثار ایشان را ممکن سازد یا چگونگی مشخص تر جریان فاجعهٔ سیاه روز 7 ثور 1357 در قوای هوایی را بازتاب دهند.

با عرض سپاس و امتنان

آدرس:

kohsar76@gmail.com